**مبانی نظری وپیشینه سیاست خارجی وروابط بین الملل**

|  |  |
| --- | --- |
| فصل دوم (اصول و اهداف سياست خارجي ايران و سوريه) بخش اول مباني نظري سياست خارجي …………...……………………………………………………81. روشهاي مطالعه سياست خارجي …………………………………………………………………8
2. سطح تحليل ……………………...…………………………………………………………………12
3. عوامل مؤثر درتعيين سياست خارجي…………………………………………………………. 14

بخش دوم 1. اصول واهداف سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران ………….…………………………21
2. ابزارهاي سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران ……………………………………………23
3. اصول و اهداف سياست خارجي جمهوري عربي سوريه…………….……………………... 25
4. ابزارهاي سياست خارجي جمهوري عربي سوريه…….……………………………………… 30
5. بررسي تطبيقي سياست خارجي ايران و سوريه …..………………………………………….30

يادداشتهاي فصل دوم ………...……………………………………………………………………………32 |  |

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان | صفحه |
| **فصل سوم (پيشينه روابط ايران و سوريه 1979ـ 1946)****بخش اول ـ روابط ايران و سوريه از1979- 1946**……………………………………………………**بخش دوم ـ عوامل تأثير گذار بر روابط ايران و سوريه**عوامل تأثير گذار بر سردي روابط دو جانبه (1973ـ 1946)………………………………………الف ـ روابط ايران و اسرائيل ………………………………………………………………………………ب ـ مشكلات داخلي سوريه و ايدئولوژي راديكال بعث ……………………………………………..عوامل تأثير گذار بر بهبود نسبي روابط دوجانبه (1979ـ 1974)………………………………..الف ـ شرايط منطقه اي …………………………………………………………………………………….ب ـ شرايط بين المللي ……………………………………………………………………………………..ج ـ به قدرت رسيدن حافظ اسد و پايان بحران داخلي …………………………………………………د ـ مرگ جمال عبدالناصر و افول ناسيوناليسم عربي ……………………………………………………نتيجه گيري فصل سوم ………………………………………………………………………………………يادداشتهاي فصل سوم ……………………………………………………………………………………… | 3542425053535455555861 |

**بخش اول : مباني نظري سياست خارجي در مطالعة روابط بين الملل سه مرحله را مي توان از هم تفكيك كرد . بر همين اساس به سه گونه نيز مي توان اين مطالعه را انجام داد . يكي از بعد تاريخي يعني مطالعه حوادث و رويدادهاي بين الملل كه اولين مرحله در راه شناخت موضوع و جمع آوري داده هايي است كه در مراحل بعد عناصر اولية قضايا و استنتاجات را تشكيل مي‌دهند و بي شناخت آنها هيچ قدمي فراتر نمي توان نهاد . دوم جمع بندي وريشه يابي و برقراري رابطه بين عناصر فوق يعني داده هاي تاريخي است كه خود موضوع جالب و مهمي در مطالعات بين المللي را تشكيل ميدهد و سومين مرحله از بعد نظري به موضوع مي نگرد يعني بايد شناخت را تئوريزه كرد . در اين مرحله شناخت ماهوي روابط بين الملل هدف اصلي مطالعه است .(1) بر اين اساس نياز به استفاده از تئوري در شناخت بسيار مهم مي باشد . نظريه يا تئوري ، بيان منسجم وسيستماتيك شناخت ما از واقعيت است . بنابر اين براي نظريه پردازي بايد ابتدا به جمع آوري و سيستماتيزه كردن عناصر شناخت خود از موضوع بپردازيم و سپس با برقراري رابطه به‌ويژه رابطه علّي بين عناصر مختلف شناخت به تبيين ماهوي قضيه و اينكه چرا موضوع مورد بحث بدين‌گونه است و نه به گونه اي ديگر بپردازيم . اگر به چنين شناختي دست يابيم قائدتاً بايد قادر به پيش بيني تحولات آتي موضوع نيز باشيم . اما نبايد فراموش كرد كه كمال مطلوب در تئوري با واقعيت تئوري هميشه يكي نيست و كمتر اتفاق مي افتد كه تئوري را در همه ابعاد و پيچيدگي آن بيان كند . اگر قرار بود كه واقعاً تئوري مجموعه اي از قضاياي منسجم و سيستماتيك در تبيين يك واقعيت باشد قائدتاً بايد در روابط بين الملل نيز با يك يا دو تئوري بيشتر سروكار نداشته باشيم : زيرا چنين تئوري بايد شمائي توضيحي از اين روابط، ساختار و تحولات آن بدست دهد و عوامل تعيين كننده آن را دقيقاً روشن سازد در حالي كه در اين زمينه با دهها تئوري روبرو هستيم . (2) در اين بخش ، ابتدا اشاره كوتاهي داريم به روشهاي مطالعه سياست خارجي ، سطح تحليل در سياست خارجي و متعاقب آن ، عوامل مؤثر در تعيين سياست خارجي كه آنها را مورد بررسي قرار مي دهيم .**

**1ـ روشهاي مطالعه سياست خارجي :**

 **همانطور كه بيان شد سياست خارجي را بايد مجموعه اي از اهداف ، جهت گيريها ، روشها و ابزار در نظر گرفت كه يك حكومت در مقابل ساير واحدهاي سياسي بين الملل به منظور دستيابي منافع ملي دنبال مي كند. اولين وظيفه سياست خارجي ، تشخيص دادن منافع خارجي كشور و اولويت بندي و اجراي آن است؛ دومين مسئوليت تأمين نيازهاي اقتصادي تجاري و نظامي است . وظيفة سوم تأمين پرستيژ بين المللي است .(3) مطالعة سياست خارجي كشورها و روابط بين الملل از نظر تاريخي چهار مرحله اساسي زير را طي نموده است :1. مرحله تاريخي : در اين دوره مطالعة روابط بين الملل در واقع چيزي جز مطالعة تاريخ ديپلماسي نبوده است . طرفداران اين روش معتقد بودند كه با بررسي و قايع تاريخي مي توان از آنها نتيجه گيري و استفاده كرد . بدين نحو كه با آگاهي از ماهيت رويدادها وسير تحول نهادهاي سياسي در گذشته مي توان به درك و توجيه آنها در حال حاضر كمك كرد و گرايشهاي آتي وقايع را نيز تا حدودي تخمين زد . (4) اشكال اساسي در برداشت تاريخي اين بود كه نويسندگان از وقايع تاريخي قواعد كلي استخراج نمي كردند و از اين رو سياستمداران و دانشمندان بين الملل داراي اطلاعات عميق و اصول كلي نسبت به روابط خارجي كشورها نبودند . از طرف ديگر دانشجويان سياست خارجي فاقد هر گونه اطلاع تحقيقي و تحليلي از اوضاع و وقايع بين المللي عصر خود بودند . نقص ديگر متد تاريخي در مطالعة روابط بين الملل اين بوده است كه اين روش به محيط سياسي رفتار كشورها و تصميم گيري توجه نداشته است (5)2. مرحلة توضيح وقايع مهم عصر حاضر يا ( بين الملل روز ) : در اين مرحله نويسندگان سياست خارجي كشورها سعي داشتند كه وقايع مهم سياسي زمان خود را با توجه به علل و اوضاعي كه موجب پديد آمدن چنين حوادثي گشته تفسير و توضيح نمايند . در اين دوره تنها وظيفة اساسي مدرسان روابط بين الملل ، بررسي روابط بين الملل بود كه در روزنامه هاي مهم و مجلات علمي درج مي شد . تامپسون ، استاد روابط بين الملل مي گويد: در اين دوره نيويورك تايمز به صورت انجيل ( كتاب مقدس ) مطالعة روابط بين الملل درآمده بود .(6)عيب و نقص ديد مزبور در مطالعة روابط بين الملل اين بوده است كه نويسندگان توجهي به تجارب گذشته سياسي و وقايع تاريخي نداشتند ، لذا نمي توانستند قوانين و اصول مبتني بر حقايق و واقعيات بين الملل را استخراج نموده دردسترس سياستمداران و دانشمندان روابط بين الملل بگذارند . از سوي ديگر مطالعه وقايع روز در اين مرحله فاقد روش تحقيق و همچنين بدون ارتباط با مسائل بين الملل و سياست خارجي كشورها بود .**

**3. مرحلة حقوقي و اخلاقي : اين مرحله پس از جنگ جهاني اول شروع و تاظهور جنگ سرد ادامه داشت . پيروان اين مكتب عقيده داشتند كه اساس كار روابط بين الملل بايد تشريح قراردادهاي موجود ، مطالعه حقوق بين الملل و توضيح اركان و وظايف سازمانهاي بين المللي و منطقه اي باشد .(7) پيروان اين مكتب كه به انترناسيوناليستها معروفند عقيده داشتند كه وظيفه دانشمندان و دانش پژوهان روابط بين الملل است كه هدفها و اصولي را كه كشورها بايد در عرصه بين الملل تعقيب كنند دريافته و موازيني در روابط بين الملل تعيين و عرضه كنند كه بر پايه آنها درستي يا نادرستي رفتار كشورها سنجيده شود . اين روش چند نقص عمده داشت : اول اين كه جامعة بين الملل را شبيه جامعة داخلي دانسته و از اين رو ملزم به رعايت مجموعه اي از حقوق و تعهدات قانوني و لازم الاجرا مي داند .دوم اين كه روابط بين الملل را نمي توان بدان اندازه ساده كرد كه به شكل مقررات حقوقي يا سازمانهاي بين المللي و يا موازين اخلاق درآورد .**

**4. مرحلة تجزيه و تحليل عوامل و سيستمهاي بين الملل : در اين مرحله سياست بين الملل را به مطالعه عوامل يعني محيط سياسي و رفتارهاي روابط ديپلماتيك كشورها تعريف نموده و سعي كردند كه نفوذهاي عمومي رفتار كشورها را دريافته و طرق كنترل و تنظيم اعمال كشورها يعني سيستمها و سازمانهاي بين المللي و قراردادهاي را در صحنة بين الملل ارائه داده و توضيح و تشريح نمايند . پرفسور كرك از دانشگاه كلمبيا مي گويد : در اين مرحلة تاريخي از مطالعه روابط بين الملل به جاي بررسي ساخت و تشكيلات جامعه بين الملل ، عوامل و گرايشهاي زير بنائي ، كه شكل دهنده و بوجود آورنده رفتار كليه كشورها مي‌باشد ، مورد توجه قرار گرفته است .(8)**

در كنار مراحل تاريخي مطالعه سياست خارجي كشورها ، بعضي از دانشمندان روابط بين الملل عقيده دارند كه پنج ديد وبرداشت مختلف در مطالعة روابط بين الملل موجود است :

**1ـ برداشت تاريخي (The Historical Approach) : در اين برداشت ، دانشمندان مي كوشند كه با در نظر گرفتن عوامل زمان ، مكان و موضوع خاصي از سياست خارجي كشورها ، قوانين و ضوابط كلي استنتاج نمايند . آنها معتقدند كه تاريخ ديپلماسي روشنگر تحولات علم روابط بين الملل است .**

 **مطالعة روابط بين الملل با برداشت تاريخي ، نقش مهم ديپلماسي ، مفهوم توازن قوا ، نظام نوين كشوري و اهميت كشورهاي بزرگ به عنوان بازيگران اصلي در صحنه جهاني سياست را آشكار مي سازد . مطالعة تاريخ ديپلماسي همچنين روشنگر سير تحول رشتة روابط بين الملل است . به علاوه با مطالعة تاريخ ديپلماسي چگونگي رفتار دول در مقايسه با اصول و اهداف اعلام شده آنها در سياست خارجي ، مراحل و نحوة تصميم گيري در كشورهاي مختلف و نيز پيروزي يا شكست و نيز اشتباهات دول در صحنة بين الملل روشن مي شود .(9)**

**2ـ برداشت سيستمي (The System Approach) : در برداشت سيستمي سعي دانشمندان بر اين است كه مسائل و موضوعات روابط بين الملل را با توجه به سيستمهاي بين الملل دنبال كنند . به نظر طرفداران برداشت سيستمي ، سيستمهاي توازن قوا ، امنيت دسته جمعي ، سيستم دوبلوكي و سيستم امپراتوري و جهاني و … مي بايد اساس مطالعه و شالوده كار دانشمندان مسائل بين الملل را تشكيل دهد و مطالعه مسائل خارجي كشورها بايد در چارچوب سيستمهاي بين الملل تعقيب گردد .**

**3ـ برداشت ضابطه اي و فلسفي (The Normative Approach) : در اين برداشت هدف اينست كه رفتار كشورها را آن گونه كه بايد باشد و به نحوي كه تحت استاندارد ، نورمها و ضوابط عمومي درآيد توجيه نمايند . به نظر دانشمندان طرفدار اين برداشت تنها از اين راه است كه مي توان عمليات كشورها را در صحنه بين الملل توجيه نموده و نظام مطلوب و صلح پايدار را در جهان بوجود آورد . پيراون اين برداشت همچنين عقيده دارند كه مسائل بين الملل بايد از نقطه نظر سياست قدرت ، حقوق بين الملل و سازمانهاي بين المللي دنبال گردد.(10) به عبارت ديگر ، طبق اين برداشت در مطالعة روابط بين الملل بايد مسائل بين الملل را هم از لحاظ افكار فلسفي و هم از ديدگاه سياست قدرت و يا حقوق بين الملل و سازمانهاي بين الملل تجزيه و تحليل كرد.**

**4ـ برداشت خط مشي علمي (The Policy Approach): عده اي از دانشمندان عقيده دارند كه در علم روابط بين الملل و سياست خارجي بايد از تكنيكهاي علمي كه متداول در علوم جامعه شناسي ، روانشناسي و باستان شناسي است استفاده نمود و از اين طريق قوانين و نظرات كلي را درباره مسائل بين الملل و تصميم گيري در صحنه بين الملل استنباط و استخراج كرد . اين عده با توجه به اصل " تابع و متغير " مي خواهند رفتار و اعمال كشورها را درصحنه بين الملل توجيه و تحت قوانين كلي درآورند.(11) به عبارت ديگر اين برداشت به حكومتها و نظامهاي بين الملل ، يعني پديده هاي سياسي ، به مثابه موجودات جاندار مي نگرد وسعي مي كند با به كار بردن فنون و روشهاي معمولي در علوم تجربي ، سير تحول و تكامل و نيز شيوه كار آنها را تجزيه و تحليل كند .**

**5ـ برداشت التقاطي (The Eclectic Approach) : طرفداران برداشت التقاطي عقيده دارند كه بهتراست مبناي كار روابط بين الملل را در هر دوره از تاريخ اين علم بر چهار مسئله اساسي زير تبيين كنيم :**

**الف ـ ساختار سياسي جهان ؛**

**ب ـ عوامل عمومي مؤثر در روابط بين كشورها ؛**

**ج ـ رابطه سياست داخلي با سياست خارجي در نظامهاي موجود در صحنه بين الملل ؛**

 **به عبارت ديگر ، پيروان برداشت التقاطي معتقدند كه گرچه هر يك از برداشتها يا روشهاي پيش گفته در روشن كردن پاره اي از جنبه ها مؤثر است ، ولي براي بيان تمام حقايق نارسا است.(12) واين روش نسبت به روشهاي ديگر معتدل تر وجامع تر دركشف حقيقت و رسيدن به نتيجه است . در اين تحقيق سعي شده است با توجه به اين برداشت به بررسي روابط سياسي دوجانبه پرداخته شود.**

**2ـ سطح تحليل :**

 **در هر حوزه علمي ـ تحقيقي ، ضرورت ايجاب مي كند تا نوعي متدلوژي مناسب براي گردآوري ، طبقه بندي و تجزيه و تحليل اطلاعات انتخاب شود .**

 **يكي از مهم ترين گرايشها در مباحث متدلوژيك ، بويژه در روابط بين الملل مبحث سطح تحليل است . مبحث سطح تحليل بدين معنا ، متضمن فرآيندي است كه مرجع جمع آوري اطلاعات و تجزيه و تحليل پژوهشگر را مشخص مي كند .**

 **ديويد سينگر در مقاله مبحث سطح تحليل يادآور مي شود كه هر پژوهشگر و تحليلگري مي تواند داده هاي خود را از دو سطح كلان ـ سيستمي و يا برعكس خرده ـ سيستمي ، جمع آوري كند . در حوزه روابط بين الملل ، بنا برگستردگي موضوعات ، گرايش كلي و جزئي يا تلفيقي از اين دو مورد استفاده محققان قرار گرفته است . منظور از كلي در روابط بين الملل ، اشاره به كليتي انتزاعي به نام نظام بين الملل است اين كليت انتزاعي ، براي پژوهشگر چارچوبي متدلوژيك فراهم مي كند تا بوسيله آن در ابتدا به تنظيم و تدوين داده ها ، سپس به تجزيه و تحليل آن نائل آيد .**

 **نظام جزئي ، به نظام تابعه كشوري اشاره دارد كه از بازيگران اصلي نظام بين الملل ، واحد دولت ملي نيز ، عليرغم اينكه بعد جغرافيايي ـ فيزيكي عيني دارد ، باز هم مفهومي ذهني و انتزاعي است .(13) براي درك بهتر سطوح تحليل ، ابتدا سطح كلان ـ سيستمي و خرده ـ سيستمي و سپس سطح تلفيقي يا پيوستگي توضيح داده مي شود :**

**الف ـ سطح تحليل كلان ـ سيستمي :**

 **همان‌طور كه گفته شد سطح تحليل كلان ـ سيستم به كل نظام بين الملل اشاره دارد . اگر پژوهشگر مبنا و مرجع بررسي و تحليل اطلاعات در داده ها را بر كل نظام بين الملل قرار دهد ، بديهي است كه جامعيت و فراگيري بيشتري به پژوهش خود مي دهد . در اين باره به مسائلي چون تركيب ساختاري كل نظام تاريخي توجه مي شود .(14) در اين طرح ، دولتهاي ملي مشخص و ساير بازيگران بين الملل نيز حضور دارند ولي حضور آنها بيشتر حضوري محو و ناپيداست تا روشن و آشكار .**

 **ديويد سينگر معتقد است كه سطح تحليل كلان از محذوريتهاي ساختاري نظام بين الملل حكايت دارد . اين ديدگاه ، پژوهشگر را با امور عمومي و مشترك سياسي در عرصه بين الملل آشنا مي كند در نتيجه چنين سطح تحليلي ويژگيهاي فردي و ممتاز هر كشور را ناديده مي گيرد . تأثير استفاده از اين ديدگاه چنان است كه گويا كشورها همانند توپهاي بيلياردي همسنگ هم هستند ، و كليه آنها رفتار مشتركي دارند . اين ديدگاه نوعي جبر مشترك را بر رفتارهاي بازيگران غالب مي كند و پژوهشگر را از درك ويژگيهاي فردي هر كشور محروم ميكند .(15)**

**ب ـ سطح تحليل خرده ـ سيسستمي :**

 **سطح تحليل خرد ، به سطح تحليلي گفته مي شود كه بر ويژگيهاي فردي دولت ملي تأكيد دارد . با استفاده از اين سطح تحليل است كه مي توان مقدورات ناشي از ويژگيهاي فردي هر كشور ، و تأثير آن بر رفتار كشور مزبور ، را مورد بررسي قرار داد . (16)**

 **اين سطح تحليل به دو قسمت خرده ـ سيستمي كشوري و خرده ـ سيستمي در رده تصميم گيرندگان تقسيم مي شود .**

 **در مقابل منافعي كه از سطح تحليل خرده ـ سيستمي بدست مي آيد ، اشكالاتي نيز بر آن وارد است : اولين اشكال آن است كه ضرورتأ بين پديده هاي مورد مطالعه يعني كشورها ، به نوعي عدم سنخيت قائل است . دومين اشكال روش جزئي آن است كه هنوز مشخص نيست كه تفاوتهاي مشهود واحدهاي جزء نظام كلي بين الملل ، ناشي از واقعيتهاي موجود است ، يا به علت برداشت پژوهشگر مي باشد .**

**ج ـ سطح تحليل تلفيقي يا پيوستگي :**

 **سطح تلفيقي سطحي است كه به برآيند ناشي از دو سطح تحليل خرد و كلان توجه دارد. به قول هانريدر برآيند اين دو سطح تحليل ، امكان پذيري در سياست خارجي است . امكان پذيري داراي دو جلوه متفاوت در دو سطح داخلي ( ملي ) و بين المللي است . در سطح داخلي امكان پذيري به معناي اجماع در داخل است ، و در سطح بين الملل امكان پذيري به معناي سازگاري اهداف با ملزومات نظام بين المللي است .(17)**

**در جهت دستيابي به تجزيه و تحليل جامعي در روابط دولتها نيز ادغام سطوح تحليل ضروري به نظر مي رسد و در اين راستا نگارنده بر آن است كه با تلفيق سطوح مختلف تحليل به درك جامعي از روابط دو كشور مورد مطالعه دست يابد .**

**3ـ عوامل مؤثر در تعيين سياست خارجي :**

 **به تحقيق رفتار سياسي دولتها تحت تأثير مجموعه اي از عوامل و زمينه هايي است كه ارتباطي متقابل با يكديگر دارند . اينكه اين عوامل چگونه بايد سازمان يابند و در چه چارچوب فكري خاصي مورد مطالعه قرار گيرند ، مهم‌ترين بحثي است كه همواره مد نظر پژوهشگران سياست خارجي و روابط بين الملل بوده است . اينان با توجه به مطالعات و پيش زمينه هاي فكري خود به گونه هاي مختلف اقدام به برقراري روابط و تبيين چگونگي ارتباط متقابل بين عوامل مؤثر در تعيين سياست خارجي كرده اند .**

 **از همين رو ، اختلاف ديدگاه‌ها و تفاوت برداشتها را مي توان ناشي از اين عامل دانست . اگر سياست خارجي را به منزله نوع نگرش يك دولت نسبت به نظام بين الملل و نيز جهتي كه براي دستيابي و حفظ منافع و اهداف خود بر مي گزيند تلقي كنيم ، در اين صورت بايد شرايط ، متغييرها و عواملي كه بر چگونگي و نوع نگرش و نيز اتخاذ راه كارها تأثير مي گذارد ، مورد بررسي و تجزيه و تحليل قرار گيرد ، برخي انديشمندان ، اصول تعيين كننده رفتار دولتها را در چارچوب عامل منافع و اهداف ملي ، امنيت ملي ، حاكميت ملي و ملي گرائي مورد بررسي قرار داده اند . (18)**

 **برخي نيز به گونه اي ديگر متغييرهايي چون ارزشها و اعتقادات ، زمينه هاي تاريخي ، فرهنگي ، تصور كلي از سياست بين الملل ، برداشتها مشكلات داخلي و افكار عمومي ، نيازهاي داخلي و ساختار نظام بين الملل را تعيين كننده دانسته اند علاوه بر موارد مذكور نقش متغييرهايي چون قدرت ملي ، موقعيت ژئوپلتيك ، اتحادها و ائتلافها و … نيز حائز اهميت است .**

 **برخي از عوامل كه نقش مهمي در روند سياستگذاري دارند عبارتند از : منافع ملي ، اهداف ملي ، امنيت ملي و قدرت ملي كه به توضيح آنها مي پردازيم :**

**الف ـ منافع ملي (National Interest) : منافع ملي يكي از عوامل مهم در روند سياستگذاري كشورهاست . اكثر كارشناسان امور بين الملل ، هدفها و انگيزه هاي اساسي رفتار كشورها را در صحنه بين الملل "منافع ملي" نام نهاده اند . اين گروه معتقدند آنچه كشورها در صحنه بين الملل انجام مي دهند در جهت تحصيل و حفظ منافع ملي است . ولي تعريف منافع ملي مانند غالب تعاريف در علوم اجتماعي كار ساده اي نيست و در مورد ارزشها و پديده هايي كه منافع ملي برآنها اطلاق مي شود نيز اتفاق نظر وجود ندارد .(19) در تحليل واقع گرايانه ، آنچه درنهايت هدف اساسي تصميم گيرندگان سياست خارجي است منافع ملي مي باشد . اين مفهوم كه در ربط با محيط خارجي معنا مي يابد نيازها و اميال حياتي يك كشور است . در اين تعريف نكات زير را بايد در نظر داشت : اولاً منافع ملي نتيجه يك فرآيند سياسي است كه رهبران يك كشور ممكن است در مورد ماهيت آن با يكديگر اختلاف نظر داشته باشند ، اما بالاخره در مورد اهميت آن به توافق مي رسند .**

 **ثانياً در اين تعريف بين محيط داخلي و خارجي تمايز وجود دارد ، آنچه مربوط به محيط داخلي است منافع عمومي نام دارد .**

 **ثالثاً منافع ملي مربوط به كل كشور است ، نه گروه‌ها و تشكلهاي سياسي .(20)**

 **آزگود نويسنده و محقق سياست خارجي منافع ملي را به "اموري كه ارزش آنها صرفاً به جهت مفيد بودن آنها براي ملت است " تعريف كرده و عقيده دارد كه اجزاي متشكله و مصاديق خارجي منافع ملي پديده ها و ارزشهاي زير مي باشند :**

**1ـ حفظ سرزمين؛ 2ـ حفظ استقلال و حاكميت؛ 3ـ حفظ نهادهاي اساسي جامعه؛**

**4ـ كسب پرستيژ؛ 5ـ تقويت قدرت ملي؛ 6ـ كارائي در اداره مسائل خارجي؛(21)**

 **مورگنتا منافع ملي را راهنما و انگيزه اصلي اعمال همه كشورها در روابط بين الملل مي داند و معتقد است كه "تمام ملت ها چاره اي جز اين ندارند كه موجوديت مادي ، سياسي و فرهنگي خود را در مقابل تجاوز و تعدي ساير ملتها حفظ نمايند .(22)**

 **در فرآيند سياستگذاري خارجي ، تمام نخبگان سياسي به يك شكل و صورت به منافع ملي نمي نگرند . دست كم مي توان گفت كه سطوح مختلف تصميم گيري در خصوص اولويتها و تقدم و تأخر عناصر منافع ملي يكسان نمي انديشند .**

 **همچنين از لحاظ سلسه مراتب منافع ملي ، بايد خاطر نشان كرد كه آنچه از نظر دولتها در درجه اول اهميت قرار دارد و در شمار منافع اصلي آنها به حساب مي آيد ، حفظ استقلال و تماميت ارضي آنها است . هر دولتي مي كوشد تا از دخالت دولت هاي ديگر در امور خود جلوگيري كرده ، كشور خود را از تعرضات خارجي مصون بدارد ، به عبارت ديگر ، دولتي كه هنوز در مراحل ابتدائي كسب استقلال به سر مي برد ، بيرون راندن دشمن ، حفظ مرزهاي ملي و تماميت ارضي جزء منافع اصلي آن تلقي مي شود ، در حالي كه در نظر دولت ديگر كه موجوديتش به حفظ يكپارچگي و همگرائي ملي بستگي دارد ، ايجاد وحدت قومي ، مذهبي و فرهنگي ، منافع حياتي محسوب مي گردد .**

**منافع ملي را مي توان در چهار دسته خلاصه نمود :**

1. **منافع دفاعي و امنيتي : كه عبارت است از حفظ و حمايت قلمرو و اتباع كشور در برابر تهديدات ناشي از شدت عمل و خشونت عيني كشورهاي ديگر و نيز پاسداري از سيستم حكومتي در برابر تهديدات خارجي .**
2. **منافع اقتصادي : عبارت است از افزايش و گسترش رفاه اقتصادي كشور و به عبارت ديگر رشد و توسعه اقتصادي .**
3. **منافع مربوط به نظم جهاني : كه عبارت است از بقاء يك سيستم سياسي و اقتصادي بين الملل كه در پرتو آن ، كشور احساس امنيت نمايد و شهروندان و تجارب آن در خارج از مرزها ، به طور مسالمت آميز و به نحو مطلوبي عمل نمايند .**
4. **منافع ايدئولوژيك : كه عبارت است از حمايت و گسترش يك رشته از ارزشها و مردم يك كشور كه از آن سهيم هستند و اعتقاد به درستي آن دارند .(23)**

**ب ـ اهداف ملي (National Objectives) : يكي ديگر از عوامل مؤثر در تعييين سياست خارجي ، اهداف و مقاصدي است كه يك كشور در پي دستيابي ، حفظ ويا افزايش آن است . اهداف مبناي اقدامات سياست خارجي يك كشور و تعيين كننده بسياري از اصول و روشهاي اجرايي سياست خارجي است و در به كارگيري تكنيكها و ابزارهاي خاص نقش مؤثري ايفا مي كند . به علاوه در بسياري موارد اهداف كشورها توجيه كننده رفتار آنها است و بعضاً لازمه دستيابي به آنها نيز تغيير و يا تحت تأثير قرار دادن رفتار ساير كشورها مي باشد . از اين رو ، شناخت اهداف و آگاهي نسبت به منشاء آنها و همچنين چگونگي انتخاب ، ارجحيت و اولويت بندي آنها در تحليل روندهاي موجود و بررسي اقدامات آتي كشورها ضروري است و سياست خارجي مشتمل بر تعيين و اجراي يك سلسله اصول و هدفهايي است كه حاكم بر رفتار كشورها در صحنه بين الملل است . بنابراين هدف كلي سياست خارجي ، بنا به تعريف اكثر دانشمندان روابط بين الملل ، عبارت است از تصويري از آينده يا مجموعه شرايطي درآينده كه كشور مايل است در راه تحقق آنها بكوشد .**

 **بديهي است كه اهداف كشورها مشابه نيست و در پاره اي موارد با وجود داشتن اهداف مشابه ، راههاي كاملاً متفاوتي را در صحنه بين الملل براي رسيدن به آنها انتخاب مي نمايند كه اين امر زاييده نظامهاي سياسي ، اجتماعي ، آداب و سنن ، ايدئولوژي ، درجه پيشرفت تكنولوژيك ، موقعيت جغرافيايي و قدرت نظامي آن كشورها است همچنين وجود رهبران و تصميم گيرندگان عامل ديگري در اختلاف بين اهداف كشورها و طرق تحصيل آنها مي باشد .**

**هالستي معتقد است كه اهداف سياست خارجي كشورها را مي توان به سه دسته تقسيم كرد :**

1. **هدفهاي اساسي يا اوليه : هدفهاي اساسي ، ارزشهاي اساسي جامعه است كه دولت و ملت موجوديت خود را منوط و موكول به حصول و حفظ آنها دانسته و همواره مي بايست در راه تحقق آنها بكوشند ."حفظ تماميت ارضي كشور" و "امنيت ملي" از جمله هدفهاي اساسي و اوليه كشورها به شمارمي آيند .(24)**
2. **هدفهاي متوسط يا درجه دوم : هدفهاي متوسط به هدفهايي اطلاق مي شود كه معمولاً متضمن تقاضاهايي از ساير كشورهاست و حصول به آنها لازم و ضروري بوده و گاهي در رسيدن به آنها محدوديت زماني وجود دارد . دامنة هدفهاي متوسط وسيع است ولذا مفيد خواهد بود اگر اين هدفها را به چهار نوع كلي تقسيم كرد :**

**الف ـ هدفهايي را شامل مي شود كه حكومتها براي بر آوردن تقاضاها و احتياجات عمومي از طريق اقدامات بين المللي انجام مي دهند .**

**ب ـ كسب و افزايش پرستيژ كشورها را نيز بايد از زمره اهداف ثانويه دانست ؛**

**ج ـ انواع مختلف توسعه طلبي و امپرياليسم نيز از اهداف ثانويه است ؛**

**د ـ توسعه و گسترش ايدئولوژي خاصي براي مقاصد مختلف نيز از جمله اهداف ثانويه
ميباشد.(25)**

**3ـ هدفهاي (جهاني) دراز مدت : هدفهاي داز مدت ، هدفهايي است كه زمان محدودي براي رسيدن به آنها تعيين نشده است . اين نوع هدفها ، شامل طرحها ، رؤياها و تصورات رهبر و يا كشوري درباره ايجاد يك نظام خاص مي گردد .**

**در پيگيري هدفهاي دراز مدت ، كشورها طرحها يا ادعاهاي جهاني داشته و منظوري جز اين ندارند كه نظام بين المللي را طبق طرحها يا تصورات خود تغيير دهند .(26)**

**ج ـ امنيت ملي (National Security) :**

 **يكي ديگر از عوامل تأثير گذار در سياست خارجي كشورها ، مبحث امنيت ملي مي باشد . اصولاً دفع خطرات بالقوه و افزايش توان مقابله با تهديدات احتمالي ، از آن رو كه با بقاي واحد سياسي ارتباط دارد ، مهم‌ترين هدف سياست خارجي كشورها محسوب مي شود . در اين مورد، درك و برداشت سياستگذاران از عوامل تهديد در تدوين سياستها و اتخاذ اقدامات لازم به منظور كاهش ميزان آسيب پذيري ، نقش مهمي دارد . عوامل ديگري نيز چون موقعيت جغرافيايي ، نوع ساختار نظام سياسي ، اوضاع منطقه اي و همچنين نوع نظام حاكم بر روابط بين الملل و … در برداشت از امنيت ملي عوامل تهديد كننده آن قابل توجه است . امنيت ملي مفهومي نسبي و ذهني است و عوامل و متغييرهاي بسياري بر آن تأثير مي گذارد .(27)**

 **منظور از نسبي بودن امنيت يعني اينكه امنيت پديده اي ثابت و مشخص نيست . عامل زمان ، ايدئولوژي و اوضاع و احوال بين المللي و همچنين موقعيت كشور و ديد و نظر رهبران در كيفيت و كميّت امنيت و نحوه تحصيل و حفظ آن تأثير بسزائي دارد . از اين رو است كه امنيت و حدود و طرق تحصيل و حفظ آن در جهان امروزي با زمان قبل از اين پديده ها تفاوت دارد .**

 **يكي از صفات امنيت ، ذهني بودن آن است . احساس امنيت و كم و كيف آن بسته به نظري است كه مردم و دولت نسبت به دشمن احتمالي و بالقوه خود دارند . ذهني بودن امنيت بخاطر ارتباط آن با سه عامل زير است :**

ـ اعتماد يا عدم اعتماد به توانائي و قدرت نسبي كشور براي مقابله با هر خطر جدي و يا احتمالي ؛

ـ اعتماد و يا عدم اعتماد به قدرت نسبي كشورهاي دوست و دشمن ؛

ـ اعتماد و يا عدم به اينكه كشور مي تواند وضع مطلوبي را در گرايشها و روندهاي سياسي آينده حفظ كند ؛

يكــي از نتـايـج و آثـار ذهنـي بودن امنيت ، ايجاد ترس و توسل به قوه قهريه براي پيشبرد

سياستهاي داخلي و خارجي مورد نظر دولت است .

د ـ قدرت ملي (National Power) :

 يكي ديگر از اركان تعيين كننده در روند سياستگذاري خارجي و در عين حال ابزار اعمال سياست ، قدرت ملي محسوب مي شود ، به علاوه ثبات و حاكميت دولت نيز به ميزان قابل ملاحظه اي به عامل قدرت بستگي دارد .

 ارگانسكي در كتاب سياست جهان درباره قدرت و جهاني بودن آن ، چنين مي نويسد :"بحث درباره اينكه قدرت خوب است يا بد بايد فراموش شود ، ولي آنچه كه بايد در خاطر نگهداريم اين است كه قدرت پديده اي است جهاني ، زيرا در هر رابطه اي ، تصوير و جنبه اي از قدرت به چشم مي خورد و تحقق و بررسي اين تصوير و جنبه ، مطالعه سياست مي باشد . كشمكش براي كسب قدرت از خصوصيات مشترك جوامع داخلي وبين المللي است . قدرت و مسأله كسب يا افزايش آن در جوامع داخلي در ارتباط با افراد يا گروه‌هاي اجتماعي موضوع پيدا مي كند . هدف از كسب قدرت معمولاً تأمين خواسته ها ، كسب امتيازات و يا تعيين شرايط جديد در روابط في مابين است . در صحنه بين المللي ، هر دولت سعي دارد نظراتش را به ساير دول بقبولاند . بدين ترتيب قدرت را مي توان به توانايي بالقوه يك دولت براي وارد كردن فشار و يا قبولاندن نظرات و خواسته هاي خود تعريف كرد.(28)

 به نظر مورگنتا گر چه تلاش براي كسب قدرت قاعده اي است كلي كه تمام افراد درگير در امور سياسي و همه سياستها را شامل مي شود ولي مفهوم مزبور در شرايط مختلف اجتماعي و سياسي به صور گوناگون تجلي مي كند .

 از اين رو نبايد تصور شود كه چون انگيزه اصلي در همه جا و بين همه افراد بشر تلاش براي كسب قدرت مي باشد پس تجليات سياسي آن نيز يكسان خواهد بود . به نظر دانشمند مزبور به طور كلي سياستهاي داخلي و خارجي را بايد به روش و هدفي كه تعقيب مي كند به سه دسته زير تقسيم نمود :

ـ سياست حفظ قدرت ؛

ـ سياست افزايش قدرت ؛

ـ سياست نمايش قدرت ؛

در مورد عناصر متشكله قدرت اختلاف نظر وجود دارد . اسپايكمن محقق و متفكر آمريكايي

عناصرزير را مباني قدرت يك كشور مي داند : 1ـ مساحت زمين ، 2ـ ماهيت مرزها ، 3ـ كثرت مرزها، 4ـ منابع طبيعي ، 5ـ پيشرفت اقتصادي و تكنولوژيك ، 6ـ قدرت مالي ، 7ـ تجانس نژادي ، 8ـ ميزان همگوني و همساني جمعيت ، 9ـ ثبات سياسي ، 10ـ روحيه ملي .(29)

 گرچه در وجود و نقش قدرت در سياست بين الملل ترديد نيست ، با وجود اين برخي آن را پديده اي نا مطلوب و مانعي در راه همكاري بين الملل و صلح جهاني دانسته اند . به هر حال هر جا سياست هست قدرت نيز وجود دارد و به خصوص اين امر در سياست بين المللي بيشتر صادق است.

بخش دوم :

 در اين بخش ابتدا اصول و اهداف و ابزارهاي سياست خارجي ايران و سوريه و متعاقب آن نقاط افتراق و اشتراك آن مورد بررسي قرار گرفته است .

1ـ اصول و اهداف سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران :

 در يك چشم انداز كلان و تطبيقي اهداف كلي سياست خارجي كشورها كم و بيش يكسان است . ماهيت دولت ـ ملت اين را مي طلبد كه هر واحدي كه دولت ـ ملت ناميده مي شود ، در رفتار خارجي درپي حفظ و بقاء و تأمين امنيت خود باشد ، از فضاي بيروني در جهت رشد اقتصادي خود بهره گيرد و به موقعيت و منزلت خارجي خود اعتبار بخشد . اين اهداف كلي كه عمدتاً ناظر بر سه حوزه تأمين امنيت ، توسعه اقتصادي و كسب پرستيژ مي باشد جهاني و پايدارند و اولين اصل در شناسائي كارائي سياست خارجي اند.(30) و اهدافي عام و همگاني محسوب مي شوند .

 اهداف سياست خارجي ايران هم از اين موارد كلي مستثني نمي باشند . اما دركنار اين اهداف كلي ، سياست خارجي جمهوري اسلامي كه ملحم از ايدئولوژي اسلامي و آرمانهاي انقلاب مي باشد بر مواردي چون تلاش در جهت برقراري حكومت جهاني اسلام ، حمايت از مستضعفين و نهضتهاي آزاديبخش ، نفي سلطه پذيري و سلطه جويي ، دعوت به اسلام ، تأكيد دارد ، كه در اين قسمت به توضيح آن مي پردازيم .

الف ـ تلاش در جهت تشكيل امت واحد جهاني :

 اين هدف را مي توان جزء اهداف مافوق ملي ناميد و در اسلام حكومت جهاني نه بر پايه يك بين الملل مبتني بر حاكميت نژاد يا طبقه اي خاص بلكه بر مبناي يك بين الملل انساني و بشري نويد داده است . در مقدمه قانون اساسي جمهوري اسلامي به اين هدف و رسالت جهاني عنايت خاصي مبذول شده و چنين آمده است :

"قانون اساسي با توجه به محتواي انقلاب اسلامي كه حركتي براي پيروزي تمام مستضعفين بر مستكبرين بود زمينه تداوم اين انقلاب را در داخل و خارج كشور فراهم مي كند و استمرار مبارزات در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامي جهان قوام يابد" و در تأييد اين نكته اصل
11نيز اشعار مي دارد : به حكم آيه (( اِنَّ هذه اُمهّ واحدهُ وَ أنَا رَبّكم فَاعبُدون )) (( همه مسلمانان يك امتند)) و دولت جمهوري اسلامي ايران موظف است سياست كلي خود را برپايه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامي قرار دهد و كوشش پيگير به عمل آورد تا وحدت سياسي ، اقتصادي و فرهنگي جهان اسلام را تحقق بخشد . البته در اين اصل تنها وحدت مسلمانان جهان مورد توجه قرار گرفته ، نه وحدت بشريت در جهان ، ولي طبيعي است كه وحدت مسلمانان از گامهاي مؤثر و اوليه براي نيل به وحدت بشريت و زمينه ساز حكومت جهاني اسلام مي باشند.(31)

ب ـ حمايت از مسلمانان و نهضتهاي آزاديبخش و تعارض با اسرائيل و امپرياليسم :

 اصولاً كانون اصلي و عمده هر نوع مبارزه اي بر عليه مستكبرين ، نهضتهاي آزاديبخش جهان هستند كه در دامان توده هاي مستضعف پرورش و رشد يافته و در حمايت و دفاع از آنان قيام مي كنند و جمهوري اسلامي ايران بر طبق اصل 154 قانون اساسي كه قبلاً ذكر گرديد ، حمايت از اين نهضتها را چه از نظر وظيفه اعتقادي و چه از نظر حفظ منافع و موجوديت خود لازم مي داند ، زيرا صرفنظر از مسائل داخلي دنياي اسلام تضعيف هر جزء از جامعه اسلامي و از دست رفتن آن لطمه اي سنگين و جبران ناپذير به ساير اجزاي آن مي باشد .

 امام خميني (ره) در سال اول انقلاب در پيام خود صريحاً اعلام مي دارند كه :

((…ما از تمام نهضتهاي آزاديبخش در سراسر جهان كه در راه خدا و حق و حقيقت و آزادي مبارزه مي‌كنند، پشتيباني مي كنيم.))

 همچنين مبارزه با اسرائيل كه از همان روزهاي آغاز نهضت اسلامي در ايران در سالها چهل ويك از طرف امام خميني (ره) مكرراً بيان شده است :

((ما دست خود را به سوي كشورهاي عربي كه به مبارزات خود عليه اسرائيل ادامه مي دهند دراز كرده و هميشه پشتيبان آنان در مقابل اسرائيل بوده ايم.)) (32)

 نيز هدف ديگر سياست خارجي ايران محسوب مي شود .

ج ـ نفي سلطه پذيري و سلطه جوئي :

 جمهوري اسلامي خواهان ايجاد رابطه صحيح و سالم به معناي احترام و همكاري متقابل و پذيرش استقلال كشورها در جهت تأمين صلح و امنيت است . و در جهت ايجاد رابطه صحيح با تمام دولتها ، اصل سلطه و وابستگي را نفي مي كند . و خود را متعهد و ملزم مي‌داند تا در هر گوشه اي از دنيا كه به حق مسلماني تجاوز و تعدي مي شود به عنوان نماينده حكومت اسلامي از حقوق آنها دفاع نموده و جلوي تجاوز و تعدي به آنها را در حد توان وقدرت خود بگيرد.(33)

 در بستر ايدئولوژيكي ، اصل نفي سبيل در راستاي اين هدف قرار مي گيرد كه از اصول مهم قرآني ، ردّ سلطه كفار بر مسلمين است . اين سلطه در تمام ابعاد فرهنگي ، سياسي و اقتصادي و اجتماعي مفهوم پيدا مي كند و شعاع دايره كاربردي اين اصل تا آنجاست كه در صورت تزاحم با اصل ديگر قرآني يا فقهي مانند "افوا بالعقود" ، اصل نفي سبيل مرجح مي شود .(34)

د ـ اصل دعوت :

 يكي ديگر از اهداف سياست خارجي جمهوري اسلامي ، اصل دعوت است . دعوت ديگران به اصلاح و توصيه به اعمال نيك و گرايش به سوي حق تعالي جزئي از وظايف مجريان سياست خارجي مي باشد . بديهي است كه اهداف سياست خارجي ايران نمي تواند جداي از اهداف نهائي اسلام كه در جهان بشريت دنبال مي كند باشد و اين تكليف ديني و سياسي براي دولت اسلامي است . در سورة نحل آيه 125 آمده است : (( ادع الي سبيبل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتي هي احسن )) (دعوت كن مردم را به راه پروردگارت با حكمت ويا پند زيبا و مناظره كن با آنها از نيكو ترين راه ، به راستي كه خداوند داناترين است نسبت به آنان كه گمراه شدند و هم او داناترين است نسبت به حال هدايت يافتگان.)(35)

 به همين جهت است كه امام خميني (ره) تكيه زيادي بر امر تبليغات خارجي و صدور انقلاب مي كند تا بدين وسيله اجراي اصل دعوت تسهيل شود .

2ـ ابزارهاي سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران :

 اجراي تصميمات سياست خارجي به مراتب مشكل تر از اجراي آنها در سياست داخلي است و هنر ديپلماسي هر دولتي در اين امر نمايان مي شود كه در مقايسه و رقابت با ساير دولتها ، چگونه مي تواند با اعطاي امتيازات كمتر، بيشترين امتيازات را براي جامعه خود بدست آورد و در اجراي اهداف سياست خارجي موفقيت زيادتري كسب كند . بنا به مراتب فوق ايران كه داراي اهداف وسيع و گسترده اي هم در داخل و هم در جهان اسلام است تنها زماني مي تواند اهداف و نظرات مزبور را پيش برده و به مرحله عمل نزديك كند كه داراي اهرمهاي بسيار قوي سياسي ، اقتصادي ، نظامي ، جغرافيائي و فرهنگي باشد .

 بنا بر اين منظور از ابزارها و تكنيكها بهره گيري يك كشور از امكانات ، موقعيت استراتژيك و اهرمهاي فشار خود جهت دستيابي به اهداف مورد نظر مي باشد .

 ابزارهاي سياست خارجي همان‌طور كه گفته شد به سياسي ، اقتصادي ، نظامي ، جغرافيائي و فرهنگي قابل تقسيم اند :

 با توجه به اهداف بيان شده منظور از ابزار سياسي برخورداري دولت از توان مديريتي قابل قبول و كارا مي باشد كه از يك ديپلماسي قوي و خلاقي در عرصه بين الملل در جهت كسب منافع ملي و مافوق ملي برخوردار باشد . تزلزل و ضعف در مديريت و رهبري يك كشور مي تواند هم امكانات بالقوه اي را كه در داخل كشور وجود دارد و هم اعتبار بين المللي كشور را به خطر اندازد . همچنين پشتيباني از جنبشها و نهضتهاي آزاديبخش با استفاده از كمكها و حمايتهاي مادي ، معنوي ، پولي و نظامي نيز از ابزارهاي ديگر در اين راستا مي باشد . ائتلافها وسيله اي ديگر در جهت رسيدن به اهداف مي باشد كه ايران همواره سعي كرده است ، در بلوك اسلامي به ائتلاف جهت دفاع از مسلمانان و نهضتهاي آزاديبخش دست يابد.(36)

 ابزار ديگر در زمينة اجراي سياست خارجي ، اقتصادي مي باشد . اصولاً توانائي و قدرت هر كشوري نه تنها در حفظ استقلال و حاكميت ملي نقش مهمي را بازي مي كند ، بلكه براي پيشبرد اهداف سياست خارجي پويا مهمترين عامل به شمار مي رود . تلاش در جهت رسيدن به خود كفائي و قطع وابستگي هاي اقتصادي به عنوان يك شرط اساسي و اوليه براي نيل به استقلال سياسي محسوب مي شود . البته منظور قطع رابطه اقتصادي و مبادلات تجاري با ديگران نيست ، بلكه منظور همان خود اتكائي اقتصادي است كه با تصميم گيريها و اقداماتي كه در خارج از مرزهاي كشور اتخاذ مي شود ، نتواند در فعاليتهاي سياسي و اقتصادي كشور خلل اساسي ايجاد كند . به علاوه ايران به لحاظ منابع طبيعي مخصوصاً مواد خام استراتژيك كاملاً غني است . مواد خام استراتژيكي چون نفت، گاز ، زغال سنگ ، مس ، آهن ، اورانيوم ، سرب و … اهرم بسيار قوي در سياست خارجي ايران محسوب مي شوند كه ايران توانسته است از آنها امتيازات سياسي كسب كند .

 عامل جغرافيايي را هم مي توان يكي از اهرمها و ابزار سياست خارجي محسوب كرد . قرار گرفتن در موقعيت مناسب جغرافيايي و استقرار در نقطة مهم و استراتژيك خاورميانه ، داشتن وسعت و شكل متناسب ، دسترسي به آبهاي آزاد ، عبور جاده ابريشم از اين كشور ، تنوع آب و هوايي ، همه بر اهميت جغرافيايي ايران افزوده و به صورت عامل قدرت محسوب شده است .ايران به لحاظ موقعيت جغرافيايي خود توانسته است در زمانهاي مختلف مورد توجه قرار گيرد زماني عرصه تاخت وتاز و زماني چون جنگ جهاني دوم ، پل پيروزي نام گيرد .

 از ديگر عواملي كه مي تواند در پيشبرد اهداف سياست خارجي به عنوان ابزار مورد استفاده قرار گيرد عامل فرهنگي و اجتماعي است . منظور از اين عامل مجموعة سنتها ، آداب و رسوم ، عقايد مذهبي و سياسي ، زبان و رشد آگاهيهاي سياسي ، اجتماعي و پيشرفتهاي علمي و هنري است كه اغلب ، از آنها به عنوان فرهنگ و تمدن يك جامعه ياد مي كنند. ايران در جهت گسترش و تقويت فرهنگ اسلامي تلاش مي كند و با برپايي نمايشگاههاي فرهنگي هنري ، كتاب ، اعزام مبلغين به خارج از كشور و … سعي در نفوذ و صدور انقلاب و اسلام به كشورهاي ديگر دارد .

3ـ اصول و اهداف سياست خارجي جمهوري سوريه :

 براي درك بهتر سياست خارجي سوريه ابتدا لازم است كه اشاره اي به عوامل داخلي ، منطقه اي و بين المللي تأثير گذار بر سياست خارجي اين كشور شود .

 از نقطه نظر عوامل داخلي ، داده هاي مهمي چون تكامل ساختار سياسي ، رهبري و طرز تفكر خاص نخبگان ، قشربندي جامعه سوريه ، ايدئولوژي حزب بعث و مذهب نقش برجسته اي در شكل گيري سياست خارجي دمشق داشته اند . همچنين سياست خارجي اين كشور به شدت متأثر از موقعيت جغرافيايي و مسائل تاريخي است.(37) به لحاظ اينكه سياستگذاري در اين كشور منبعث از ايدئولوژي حزب بعث ، كه از سال 1963 بر اين كشور حاكم بوده است ، مي باشد لازم است توضيح مختصري در ارتباط با نقش حزب بعث در سياستگذاري سوريه داده شود :

حزب بعث مهم ترين حزب سياسي سوريه است كه از ابتداي تأسيس تاكنون نقش مؤثري در زندگي سياسي اين كشور داشته است ، و در مجموع اثر گذاري اين حزب بر سياستگذاري سوريه از چند جنبه قابل تأمل و بررسي است : يكي به لحاظ ايدئولوژي و ارزشهايي كه اين حزب بدان پايبند بوده و دستيابي به آنها را از اهداف بنيادي خود تلقي كرده است . ديگر اينكه حزب بعث از اوايل دهة 60 تا به حال حكومت و دستگاه سياستگذاري سوريه را در اختيار داشته است . سوم اينكه با نفوذ در ارتش ، از آن به عنوان ابزاري مهم در راستاي تحقق اهداف بنيادي خود بهره گرفته است .

 در ذيل ابتداء به توضيح ايدئولوژي حزب بعث و سپس نقش آن در دستگاه سياستگذاري و ارتش مي پردازيم :

الف ـ ايدئولوژي حزب بعث : مهم‌ترين مسأله اي كه درباره نقش ايدئولوژي حزب بر سياستگذاري سوريه قابل ذكر است ، اينكه شعارها و اهداف بنيادي بعث درواقع آرمانها و اصول بنيادين قانون اساسي سوريه نيز به شمار مي رود . حزب بعث تحقق ناسيوناليسم عرب را اساسي ترين هدف خود دانسته و سه مقوله آزادي ، وحدت و سوسياليزم را طرق دستيابي به آن تلقي مي كند . در مقدمه قانون اساسي سوريه نيز بر همين موارد تأكيد شده است : 1ـ انقلاب عربي فراگير ، ضرورتي ثابت و مستمر براي تحقق اهداف ملت عرب در راه وحدت ، آزادي و سوسياليزم مي باشد . انقلاب در كشور عربي سوريه بخشي از انقلاب اعراب است و سياست انقلابي در تمامي زمينه ها از استراتژي كلي انقلاب عربي سرچشمه مي گيرد.(38) 2ـ پيشرفت به سوي ايجاد رژيم سوسياليستي ، علاوه بر آنكه يك ضرورت ناشي از نيازهاي جامعه عرب است ، در عين حال ضرورتي بنيادي براي بسيج نيروهاي توده هاي عرب در جنگ با صهيونيسم و امپرياليسم به شمار مي رود . 3ـ آزادي حقي است مقدس و دموكراسي خلقي شكل وشيوه ايده آلي است كه براي هر فرد از هم ميهنان امكان استفاده از آزادي را تضمين مي كند .

 لازم است به اين نكته نيز اشاره شود كه هر چند ايدئولوژي سياسي و مباني ساخت رژيم سوريه برپايه ايدئولوژي بعث بنيان گذاشته شده است و قانون اساسي و همچنين مقامات عالي رتبه سوري نيز به صراحت براين امر تأكيد مي ورزند ، اما در سير تحول نقش حزب ، ضرورتاً ايدئولوژي آن نيز دستخوش تغييراتي شده است . از سال 1990 اهميت آن تا حدودي كاهش يافته و دليل اصلي آن اين است كه در سطح بين المللي نظرية اقتصاد متمركز مردود گشته است ، با اين‌حال حزب بعث همچنان به عنوان وسيلة مهمي براي مانورهاي سياسي در دستگاه حكومتي كشور باقي مانده است.

توضيح اين نكته ضروري است كه اصولاً انديشه هاي حزب بعث بيشتر آرمانگرايانه است تا واقع گرايانه .

ب-نقش حزب بعث در دستگاه سياستگذاري : نفوذ در دستگاه سياستگذاري و كسب قدرت سياسي يكي ديگر از جنبه هاي مهم و مؤثري است كه حزب بعث از طريق آن بر سياستگذاري خارجي سوريه تأثير گذاشته است ،هر چند حزب از ابتداي پيدايش در دولت نفوذ كرد و پستهاي حساسي را به دست آورد،ليكن از مارس 1963 طي كودتايي عملاً قدرت را در اختيار گرفت و به رغم اينكه در سالهاي بعد اختلاف نظرات و انشعابات بسياري بين اعضاي حزب پديد آمد اما حزب همچنان قدرت را در دست داشت .در فوريه سال 1966 جناح راديكال وافراطي حزب بعث طي كودتايي قدرت را در دست گرفت ودر سال 1970 هم جناح ميانه حزب طي كودتايي قدرت را در دست گرفت وتاكنون آن را حفظ كرده است هر چند كه در اين دوران كمتر به مسائل ايدئولوژيك توجه مي شود .(39)

ج ـ نفوذ حزب بعث در ارتش : گرايش برخي افسران و مقامات عالي رتبه ارتش به آرمانها و ايدئولوژي حزب ، زمينه مناسبي براي بهره گيري از ارتش به عنوان اهرمي مؤثر در راستاي دستيابي به اهداف بنيادي حزب فراهم كرد . در طي سالهاي دهة 60 نفوذ حزب در ارتش چنان بالا گرفت كه حزب خود نيز تحت سلطة جناح نظامي بعث درآمد . طارق اسماعيل در اين مورد به نقل از الرزازي كه خود يكي از مقامات عالي رتبه حزب بعث بود ، چنين مي نويسد :

(( حزب بعث به جناحهاي مشخص سياسي و نظامي تقسيم شده بود ، (مهمترين پيامد اين امر عبارت بود از اينكه ) جناح غير نظامي سوريه هرگز به كسب قدرت سابق توانا نشد و فرماندهي قومي كه در دمشق مستقر بود همراه فرماندهي منطقه اي سوريه تحت تسلط كامل جناح نظامي درآمد.)) (40)

 علاوه بر عوامل داخلي ، سوريه به عنوان مركز ارتباطات سه قاره آسيا ، آفريقا و اروپا و مركز بازرگاني ميان شرق و غرب شناخته مي شود و بر ساحل شرقي مديترانه اشراف دارد . اين كشور به علت هم مرزي با اسرائيل در نزد اعراب به عنوان كشور خط مقدم جبهه مبارزه با اسرائيل اهميت زيادي پيدا كرده است . اين ويژگي اعتبار زيادي به موقعيت منطقه اي سوريه چه در نزد اعراب و چه حاميان اسرائيل بخشيده است و بعد از فروپاشي شوروي و شكل گيري نظم نوين جهاني به زعم غرب و شروع مذاكرات صلح خاورميانه ، نقش جديدي در منطقه به دست آورده و در حال حاضر به عنوان آخرين مانع (صوري) بر سرراه تثبيت حاكميت اسرائيل و گسترش نفوذ آن در منطقه محسوب مي شود .

 همچنين دو كشور عراق و لبنان از عوامل تأثير گذار بر موقعيت منطقه اي اين كشور مي باشند . رژيم عراق همواره رقيبي در سر راه بسط قدرت سوريه در منطقه بوده است . چرا كه سوريه از دير باز بر اساس ايدئولوژي حزب بعث داعيه وحدت عربي و قومي را داشته است . منتها اختلافات عقيدتي و ايدئولوژيكي و حزبي دو كشور باعث شده كه سوريه همواره رژيم بعث عراق را مانعي در رسيدن به اين وحدت قومي بداند ، به همين جهت سوريه در راستاي تحكيم موقعيت منطقه اي خويش و بيرون راندن رقيب از صحنه ، از سياست ائتلاف پيروي مي كند . به علاوه حفظ لبنان از دير باز بر موقعيت منطقه اي سوريه تأثير گذار بوده است . چرا كه سوريه با استفاده از لبنان مي تواند قدرت خويش را در منطقه تحكيم بخشد.(41)

 تركيه و اردن هم ديگر عوامل منطقه اي تأثير گذار بر سياست خارجي اين كشور مي باشند. بدين ترتيب بايد گفت كه سياست خارجي سوريه در خلأ بوجود نيامده و تحت تأثير عوامل گوناگوني شكل گرفته است .

 از زمان به قدرت رسيدن حافظ اسد ، آنچه كه در سياست خارجي اين كشور بيشتر مشهود شد نقش كليدي ايشان در روند تصميم گيريها بود . حافظ اسد با داشتن ريشه هاي علوي و روستايي ، سابقه نظامي و عضويت در حزب بعث سعي نمود اهداف مختلفي را در زمينة سياست خارجي دنبال نمايد . ايفاي يك نقش فعال در زمينه يكپارچگي و تحرك جامعه سوري ـ عربي در جهان عرب ، توسط وي حاكي از احساسات وطن پرستانه و ناسيوناليستي وي و احساس داشتن مأموريت براي كشور و ملت بود .

 اما عوامل بين المللي تأثير گذار بر سياست خارجي سوريه را تا قبل از فروپاشي شوروي بايد تناقضات جنگ سرد و بهره برداري سوريه از آن دانست و بعد از فروپاشي شوروي نيز تحولات ناشي از نظام تك قطبي در جهان و بهره برداري سوريه از آن دانست .

 با توجه به عوامل ذكر شده اصول و اهداف سياست خارجي سوريه را مي توان به سه قسمت زير تقسيم كرد :

الف ـ اهداف كوتاه مدت :

1. تضمين امنيت و تماميت ارضي سوريه : با توجه به شرايط و موقعيت منطقه اي ، مهمترين و ضروري ترين هدف سياست خارجي اين كشور مقابله با چالشهاي خارجي و داخلي و حمايت از كوششهايي است كه توسط نيروهاي امنيتي و نظامي در برابر اين خطرات به عمل مي آيد . سوريه بعد از استقلال با كودتاهاي گوناگون در داخل و همچنين تهديدات و تجاوزاتي از جانب اسرائيل و رقيبان منطقه اي روبرو بوده است.(42) و بدين لحاظ كسب و حفظ امنيت يكي از مهم ترين دغدغه هاي اين كشور مي باشد . همچنين در اصل يازدهم قانون اساسي سوريه به اين موضوع تصريح شده است كه (( نيروهاي مسلح و ساير سازمانهاي دفاعي موظف به دفاع از تماميت ارضي كشور و حمايت از آرمانهاي انقلاب در راستاي وحدت ، آزادي و سوسياليسم مي‌باشد.))

2. حفظ رژيم و وحدت ملي : هدف جلوگيري از يك تهديد خارجي ، كه ثبات داخلي را به خطر مي اندازد ، مي باشد . همچنين ايجاد ثبات در رژيم با تلاش و هماهنگي سه بخش نظامي ، اقتصادي و سياسي ممكن است .

 بنابراين سياست خارجي سوريه براي حفظ رژيم از دو طريق عمل مي كند : نخست بهره گيري از موفقيتهاي خود در اين حوزه و دوم شناسائي چالشها و مشكلات در سطح منطقه اي و بين المللي براي حمايت يا از بين بردن افكار عمومي از مشكلات داخلي.(43)

ب ـ اهداف ميان مدت :

1. آزادي و مديريت بر بلنديهاي جولان : در حالي‌كه اين منطقه به وسيله اسرائيل از سال 1967 به تصرف درآمده است ، هدف سوريه برگرداندن اين منطقه به سوريه از طريق ابزار سياسي است .

 زماني كه سوريه در باز پس گيري جولان از طريق نظامي شكست خورد با اين وجود توانست قدرت و نفوذ سياسي زيادي را در زير سئوال بردن وضعيت موجود در اسرائيل بدست آورد در اين زمان بود كه حافظ اسد وارد مذاكره با اسرائيل بر اساس پيشنهاد كيسينجر شد كه نتايج توافق در مورد آزادي جولان در 1974 تاكنون مشهود بوده است.(44)

ج ـ اهداف دراز مدت :

1. اتحاد اعراب (پان عربيسم) : در برنامه ارائه شده به مجلس الشعب در سال 1993 ، اساس سياست خارجي را برتلاش سوريه براي تصحيح وضعيت موجود عربي و انجام هرگونه اقدامي براي يكي نمودن صف اعراب و همبستگي بين كشورهاي عربي مي‌داند ، تا ظواهر منفي موجود كه مانع كار مشترك عربي است از بين برود و در اين راستا سياست سوريه بر تحكيم نقش اتحادية عرب و فعال نمودن مؤسسات آن و تأكيد بر اهميت به پايبندي به منشورهاي آن و ادامه مبارزه براي رسيدن به وحدت عربي ، مبتني مي‌باشد.(45)

2. حمايت از فلسطين و مبارزه با اسرائيل : در اين خصوص سوريه معتقد است كه : 1ـ سرزمين فلسطين كه دولت اسرائيل در آن تشكيل شده ، سرزميني است عربي و متعلق به فلسطينيهاي عرب كه صهيونيستها آن را به زور اشغال كرده اند . 2ـ موجوديت اخلاقي و تاريخي اسرائيل غير قابل قبول است زيرا اسرائيل دست پروردة دولتهاي امپرياليستي است كه در نيمة نخست قرن حاضر بر منطقه حاكميت يافته اند و نظم طبيعي خاورميانه را برهم زدند و جهان عرب به ويژه سوريه طبيعي را به موجوديتهاي ساختگي تقسيم كردند كه اسرائيل يكي از آنها مي باشد . 3ـ شهركهاي صهيونيست نشين هيچ پيشينة تاريخي در سرزمين فلسطين ندارند و ساكنان اين شهركها بايد به كشورهاي اصلي خود باز گردند و در آنجا از حقوقي برابر با ساير شهروندان برخوردار باشند.(46)

 بر اساس قطعنامه سيزدهمين كنفرانس ناسيوناليسم عرب كه در آگوست سال 1980 برگزار گرديد حزب بعث سوريه مبارزه با قرارداد كمپ ديويد را در رأس برنامه خود قرار داد و در زمينه سياست بين الملل بر همكاري با كليه جنبشهاي آزاديبخش جهان و همه نوع همكاري براي تقويت جبهه اعراب و پشتيباني از حقوق حقه آنها و از طريق كنفرانس اسلامي براي تقويت موقعيت اعراب در زمينه هاي بين المللي و كوشش براي هر نوع فعاليت و جنبش برضد دشمن صهيونيسم تأكيد شده است.(47)

3. تلاش در جهت ايجاد ثبات منطقه اي : اين اصل به معني جلوگيري از آشوبها و تنش هايي است كه قدرتهاي محلي يا خارجي بوجود آورندة آنها مي باشند . سوريه همواره با تأكيد بر آرامش در ميان كشورهاي منطقه تلاس مي كند توجه آنها را به مسألة اصلي و حل بحران درگير در آن جلب نمايد.

4ـ ابزارهاي سياست خارجي جمهوري سوريه :

 سياست خارجي سوريه ، با توجه به توان مديريتي بالايي كه در شخص حافظ اسد متجلي بود ، توانست با استفاده از شيوه هاي مقاومت در برابر اسرائيل ، پذيرش صلح در صورت باز پس گيري سرزمينهاي اشغالي ، حمايت از فلسطين ، تلاش در جهت اتحاد اعراب اهداف خود را به پيش ببرد و همواره منافع ملي را به عنوان يك اصل در اهداف خويش در نظر داشته باشد .

5 ـ بررسي تطبيقي سياست خارجي ايران و سوريه :

الف ـ آنچه در سياست خارجي ايران به عنوان يك اصل و هدف مطرح است بحث وحدت جهان اسلام و مسلمين مي باشد ، در حالي‌كه آنچه براي سياست خارجي سوريه كه ملهم از ايدئولوژي حزب بعث است ، مطرح مي باشد بحث وحدت عربي (پان عربيسم) است . ميشل عفلق بنيانگذار اين حزب هدف وحدت عربي را قوي ترين و عميق ترين انگيزة موجوديت حزب سوسياليستي بعث عرب به عنوان يك جنبش همگاني انقلابي و مترقي مي دانست.(48) اصل اول اساسنامة آن هم تصريح كرده است كه اعراب واحد سياسي ، اقتصادي و فرهنگي جدا ناپذيري را تشكيل مي دهند و اختلافات ميان آنان عارضي و جعلي اند و سه هدف جدايي ناپذيري را براي خود تعيين كرد : 1ـ مبارزه با امپرياليسم خارجي به خاطر آزادي كامل و مطلق ميهن عربي 2ـ مبارزه در راه گردآوردن همة اعراب در دولت عربي واحد .3ـ بر اندازي نظم پوسيدة موجود از راه انقلابي كه همه جنبه هاي زندگي فكري ، اقتصادي و سياسي را در بر خواهد گرفت .

ب ـ انقلاب اسلامي ايران به عنوان نماينده اسلام ناب محمدي (ص) با ماهيتي ضد صهيونيستي و حامي مستضعفان و مسلمانان جهان توانست به پيروزي برسد و از همان ابتداء مبارزة با اين رژيم را تا آزادي سرزمينهاي مسلمين و رهايي قدس و مسجد الاقصي از چنگال صهيونيستها لازم دانست . سوريه نيز كه در خط مقدم مبارزه با اسرائيل قرار دارد و قسمتهايي از سرزمينش را از دست داده است ، از همان ابتداء رژيم صهيونيستي را محكوم نمود و در طي جنگهاي مختلف به مبارزه با آن پرداخت . و اكنون كه با توجه به مسائل مختلف سياسي ، اقتصادي و امنيتي ، ناچار به تغيير و جهش تاكتيكي در مواضعش شده است ولي هدف اصلي و اوليه خود را كه نابودي رژيم صهيونيستي مي باشد ، فراموش نكرده است .

ج ـ شعار نه شرقي ، نه غربي به عنوان يكي از اصول مهم سياست خارجي ايران مطرح مي باشد و در اين چارچوب ازسياست عدم تعهد پيروي مي كند . در مقابل سوريه سعي كرده است كه حمايت و پشتيباني قدرتي را در هر زمان بدنبال خود داشته باشد . بدين لحاظ اين كشور در سه دهة گذشته از پشتيباني و حمايت شوروي سابق بهره مي گرفت و با فروپاشي شوروي اين اصل از بين نرفت و توانست در جريان اشغال كويت توسط عراق در ائتلاف غرب قرار گيرد و حمايت آنان را كسب نمايد .

د ـ سياست خارجي ايران كه ملهم از دين مقدس اسلام و شعائر اسلامي است بيشتر جنبة آرمان گرايي دارد درحاليكه در سياست خارجي سوريه توجه منافع ملي اصل اساسي محسوب ميشود .

يادداشتهاي فصل دوم :

1. احمد نقيب زاده ، (( نگاهي به سير نظريه پردازي و جدالهاي نظري در روابط بين الملل)) ، فصلنامه سياست خارجي ، سال ششم ، بهار 1371 ، صص 2ـ1 .
2. همان ، صص 3ـ2 .
3. عليرضا ازغندي ، روابط خارجي ايران (دولت دست نشانده 57ـ1320) (تهران :انتشارات قومس،1376) ، ص 8 .
4. هوشنگ عامري ، اصول روابط بين الملل ، (تهران :انتشارات آگه ، 1374) ،ص 79 .
5. حميد بهزادي ، اصول روابط بين الملل و سياست خارجي ، (تهران :انتشارات دهخدا ، 1352)، ص 29 .
6. عامري ، پيشين ، ص 81 .
7. بهزادي ، پيشين ، ص 31 .
8. همان .
9. عامري ، پيشين ، ص 93 .

10. بهزادي ، پيشين ، ص 26 .

11. همان ، ص 27 .

12. عامري ، پيشين ، ص 98 .

13. سيد حسين سيف زاده ، نظريه هاي مختلف در روابط بين الملل ، (تهران :انتشارات قومس ، چاپ چهارم 1374 ) ، صص 3ـ41 .

14. همان ، ص 49

15.سيد حسين سيف زاده ، اصول روابط بين الملل الف ـ ب ، (تهران : نشر دادگستر ، 1378)، ص44 .

16. همان ، 4ـ43 .

17. همان ، ص 44 .

18. علي اصغر كاظمي ، زنجيره تنازعي سياست و روابط بين الملل (تهران :نشر قومس ، 1370)، صص 136ـ95 .

19. عامري ، پيشين ، ص 263 .

20. محمد حسين خوشوقت ، تجزيه و تحليل در سياست خارجي (تهران : انتشارات وزارت امور خارجه ، 1375)، ص 49 .

21. بهزادي ، پيشين ، ص 99 .

22. همان ، ص 98 .

23. خوشوقت ، پيشين ، ص 151 .

24. عامري ، پيشين ، صص 285ـ284 .

25. سيف زاده ، اصول روابط بين الملل الف ـ ب ، پيشين ، ص 166 .

26. عامري ، پيشين ، صص 290 ـ 289 .

27. احمد سلطاني نژاد ، ((تأثير مناقشات لبنان بر امنيت ملي سوريه )) ، فصلنامه بررسيهاي نظامي ، سال ششم ، شماره 22 ، تابستان 74 ، ص 85 .

28. عامري ، پيشين ، ص 300 .

29. سيف زاده ، اصول روابط بين الملل الف ـ ب ، پيشين صص 172 ـ170 .

30. محمد كاظم سجادپور ، ((چارچوبي براي تحليل كارايي در سياست خارجي )) ، ماهنامه ديدگاهها و تحليلها ، سال پانزدهم ، شماره 152 ، مهر 80 ، ص 6 .

31. منوچهر محمدي ، سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران ، (تهران : انتشارات دادگستر ، چاپ دوم ، 1380 ) ص 31 .

32. جواد منصوري ، نظري به سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران ، (تهران ، انتشارات اميركبير، 1365) ص 119 .

33. محمدي ، پيشين ، 36 .

34. احمد بخشايشي اردستاني ، اصول سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران ، (تهران : انتشارات آواي نور ، 1375)، ص 98 .

35. محمدي پيشين ، ص 37 .

36. محمود سريع القلم ، سياست خارجي جمهوري اسلامي ايران (بازبيني نظري و پارادايم ائتلاف)،(تهران : مركز تحقيقات استراتژيك ، 1379) ص 54 .

37. محمد علي امامي ، سياست و حكومت در سوريه ، (تهران :انتشارات وزارت امور خارجه ، 1376) ص 193 .

38. قانون اساسي سوريه ، (تهران : انتشارات اداره كل توافقهاي بين المللي ، 1374)، ص 40 .

39. محمد رحيم عيوضي ، پايان نامه (( نقش سوريه در جنگ تحميلي )) دانشگاه امام صادق (ع) ، ص 152 .

40. همان ، ص 153 .

41. ابراهيم سعيدي ، سوريه (مباحث كشورها و سازمانهاي بين المللي) ، (تهران :انتشارات وزارت امور خارجه) ، 1374، صص 6ـ125 .

42. Eyal Zisser , Asads , Legacy ( Syria In Transition ) , London , New Yourk University Press , 2001 , P .69 .

43. Ibid . , P . 57

44. Anoushirvan Ehteshami And ReymondA . Hinnebusch , Syria And Iran Middle Po wers In A Penetrated Regional System , Routledg , London , 1997 ,P . 70

45. سعيدي ،پيشين ، ص 121 .

46. آيل زيسر ،((سوريه واسرائيل ميان جنگ و صلح )) ، فصلنامه خاور ميانه ، سال دوم ، تابستان 1374 ، ص 549 .

47. سوريه ( از سري انتشارات بررسي مسائل كشورها ) ، ( تهران : مؤسسه مطالعات و پژوهشهاي بازرگاني ، 1362) ، ص 41 .

48. طارق . ي اسماعيل ، چپ ناسيوناليستي عرب ، ترجمه عبدالرحمان عالم ، (تهران :انتشارات وزارت امورخارجه ،1369) ، ص 33 .